فلسفه…

فلسفه را برای چه دوست دارم؟ بعضی چیزها این سوال را در ذهن پدید می‌آورد که «به من چه!». به راستی فلسفه «به من چه»؟ نانی از آن در می‌آید، آبی از آن گرم می‌شود، یا چه؟… فلسفه برای من طرح سوال است، حتی اگر برای آن سوال پاسخی وجود نداشته باشد! من طرح سوال را دوست می‌دارم. من انسان‌ام و انسان موجودی پرسش‌گر و کنج‌کاو است. انسانی که زندگی با این هم عجایب و غرایب‌اش سوال برایش به‌وجود نمی‌آورد چیزی کم دارد. کارِ حیوان خور و خواب و تولید مثل است. می‌آید و می‌رود بدون این که بداند چرا؟ بدون این که بداند از کجا

آمده است و چرا آمده است. ما هم نوعی حیوانیم، ولی حیوان پرسش‌گر. و همین وجه فارق ماست با سایر حیوانات. فلسفه زیباست. فلسفه کنج‌کاوی بر انگیز است. فلسفه شفاف‌کننده‌ی ذهن است. ذهن با سوال‌های فلسفی صیقل می‌خورد و زندگی را بهتر و روشن‌تر می‌بیند. مهم نیست که آخر سوال فلسفی به کجا منتهی می‌شود، مهم این است که همیشه سوالی برای پرسیدن دارد و این یعنی پایان‌ناپذیری… و من پایان‌ناپذیری را دوست می‌دارم…

[illegible]…